

## چرا علما متفق رأی و همنظر نیستند؟

میگویند: هرگاه دو فیلسوف و یا دو عالم در بحث و گفتگو قرار گیرند، هیچگاهی در میان شان خشونت و آزردهگی واقع نمیگردد، زیرا هر دو عالم هستند و کوشش میدارند تا همدیگر را از راه دلایل علمی و منطقی قناعت داده، نه از راه قهر و جدال، تا نظریات خود را بر یکدیگر بقبولانند، یعنی اگر روی مطلب مورد نظر به توافق نرسند، در اخیر با احترام و محبت از هم جدا میگردند. اما در جوامع افغانی نه تنها روی مسایل سیاسی، بلکه در موضوعات دینی نیز از حوصله مندی کار نگرفته، و در نتیجه اعتماد مردم در برابر شان ضعیف شده، باعث شکر رنجی و کینه توزیها میگردد.

بعضی از علما، هر چند از یک دین واحد و سنت پیغمبر پیروی مینمایند، با آنکه در میان مردم از محبوبیت و احترام نیز برخوردار میباشند، در بعضی مسایل جوابات و فتاوی را ارائه میدارند که با قوانین اجتماعی چندان مطابقت نداشته و سبب مختل ساختن افکار و ذهنیت ها در جامعه میگردد، و مردم از علما انتظار دارند تا مطالب قناعت بخش را که راه حل زندگی برایشان باشد از آنها بشنوند.

چندی قبل در تلویزیونها و انترنت روی مسئله ختنه دختران به استناد روایات بحث صورت گرفت، که باعث تعجب و ناراحتی بسیاری مردم و بخصوص طبقه زنان گردید. چنانکه در یک برنامه گفته شد: وقتی از رسول خدا در مورد ختنه (سنت دختران) پرسیده شد، پیغمبر(ص) در جواب فرمودند: (این عمل فضیلت دارد.)

اگر پیغمبر (ص) حرف زده و آنرا تصدیق نموده اند، پس حتما شایستگی و فضیلت آن به خانواده خود پیغمبر نیز میرسد، که چنین چیزی نبوده، ورنه امروز در میان امت شان، مانند پسران یک امر قابل اجرا میبود. نهاد های حقوق بشر در تحقیقات شان تقریباً چندین سال قبل تحریر داشته بودند که این عمل (ختنه دختران) نخست در افریقا و زمانیکه انگلیسها در آنسرزمین راه یافته بودند، برای لذت بیشتر جنسی این عمل را بالای دختران و زنان مظلوم افریقای انجام میدادند، و بعد ها جز فرهنگ مردم آن سرزمین گشته و کدام ارتباطی با دین و مذهب نداشته است.

این عمل ظالمانه که خلاف اصول دین و اخلاق بوده، یعنی محروم ساختن (زنان) از غرایض جنسی، که از نقطه نظر روانی تأثیرات درد ناک از خود بجا گذاشته است، متأسفانه مغرضین میخوانند در جوامع اسلامی راه را برای انجام این عمل ظالمانه بنام (سنت پیغمبر) باز نگهدارند.

در یک برنامه دیگر گفته شد: وقتیکه از پیغمبر خدا درین مورد پرسیده شد. ایشان سکوت نمودند، یعنی که هیچ حرف نزدند. و سکوت ایشان را دلیل بر رضایت و علامت مثبت میدانند.

آیا واقعا سکوت علامت مثبت است، ویا در برابر همچو سوال نادان سکوت اختیار نموده باشند. خداوند عالم و داناست به حقیقت این روایات متضاد، که نباید هر عمل ظالمانه (خرافات) بنام حدیث پیغمبر به مردم رسانیده شود، و جای افسوس است که همینگونه اخبار و احادیث از سوی به اصطلاح علما بگوش مردم رسانیده میشود.

در روایت از عایشه رض آمده است که: حضرت ابوبکر صدیق (رض) به حضرت عایشه دخترش گفت تا نوشته ها از (احادیث) را که نزدش به امانت گذاشته شده بیاورد. حضرت عایشه وقتیکه آنها را آورد، همه آنها را گرفته با آتش از بین برد، وقتیکه عایشه رض علت را پرسید، در جواب گفتند: نمیخواهم بعد از پیغمبر خدا بجای یک کتاب (قران) دو کتاب نزد مردم باقی بماند و مردم بجای قران به حدیث رو آورده و اصل کلام آسمانی فراموش گردد.

مردان راستین حقایق تلخ را قبل از وقوع آن پیشبینی کرده میتوانستند، و به همین خاطر بود که حضرت ابوبکر صدیق (رض) زنگ خطر را پیش از پیش به صدا در آورد، تا مردم متوجه به خود احکام قران باشند، نه به احادیث که تشخیص صحیح و جعلی بودن آن برای تمام مردم امر ساده و آسان هم نیست. دیده میشود که امروز در اختیار امت اسلام دو کتاب نه، بلکه چندین کتاب ها قرار دارد که بدون مشورت های لازم در میان خود و به استناد آن، جوابات گنگ و سردرگم به مردم ارائه میدارند که در بعضی موارد ظالمانه هم میباشد. درینجا صرف به چند مثال اشاره میگردد.

در تلویزیون ملی افغانستان در یکی از برنامه های دینی (ماه عاشورا) ، جناب مولوی صاحب که استاد در فاکولته شریعات نیز میباشند مطلبی را بجواب یک هموطن که در مورد ازدواج با اقارب نزدیک (کزننت) پرسیده بودند، البته به استناد روایات از حضرت عمر و حضرت علی (رض) چنین پاسخ ارائه داشتند که حضرات ازدواج با اقارب

نزدیک را سفارش نکرده اند، زیرا که نسل ضعیف میاید. همچنان در برنامه که در اواسط ماه میزان داشتند در جواب یک خانم که پرسیده بودند:

ما دو خواهر هستیم، هر دو ازدواج نموده و دارای فرزندان میباشیم، چون مرا بفرزندی گرفته بودند که خداوند آنها را نیز صاحب فرزند دختر نمود و حالا که پدرم فوت نموده است، آیا مستحق میراث مانند خواهر خود شده میتوانم، یعنی به طفل فرزند میراث میرسد و یا خیر؟

البته که جواب مولوی صاحب به سوال این خانم نخیر بود و از همان آیه که در مورد پسر خوانده آمده است مثال داده بودند:

( از پدر و مادر که بدنیا نیامده باشید، فرزند اصلی شمرده نمیشوید، پس مستحق میراث نمیباشید مگر اینکه میت در وصیت خود چیزی یعنی مقدار را اشاره نموده باشد... )

از اینکه جواب هر دو سوالات شان در یک آیت شریفه (سوره احزاب) آمده است، به ارتباط بخشی از همین قضیه، من نیز در مقاله ازدواج با کزنت تحریر داشته بودم، یکی از دوستان نزدیک خودم و خواهر دیگر که در بخش دیگه ها عدم موافقت شانرا ابراز داشته بودند، مختصرا مینوسیم، هر گاه به آن مقاله مراجعه شود، من به خود آیه قران ازدواج پیغمبر با زینب دختر عمه شان مثال داده بودم، نه به اصحاب کرام، چنانکه جناب مولوی صاحب از آن مثال داده اند.

اینرا نباید فراموش کرد که علم طب تا هنوز به حیات جوانی خود قرار داشته و به پختگی کامل نرسیده است، یعنی همواره نظریات علما طب در تغییر میباشد، چنانکه اگر بعدا موفق نشدند خموشی اختیار میکنند مانند ( جنین ).

اگر نقصی در ازدواج با اقارب نزدیک وجود میداشت، از همان آغاز حیات بشر که به اساس همین رسوم ادامه پیدا نمود، باید نسلی ضعیف و ناقص ببار میآمدند. پس اگر حضرت علی (ض) گفته باشند که ازدواج با اقارب نزدیک سبب ضعیف شدن نسل میگردد، چرا خود شان با حضرت فاطمه دختر حضرت پیغمبر (ص) ه اقارب نزدیک شان بود ازدواج نمودند و در قوم عرب اکثرا ازدواجها با اقارب نزدیک صورت میگرفت. آیا فرزندان شان (امام حسن و امام حسین (ض) ضعیف خلق شده بودند. ؟

جناب مولوی صاحب جواب شان در مورد مستحق نبودن دختر فرزند از ارث پدر، دور از انصاف بوده، زیرا فرق بین پسر خوانده و (پسر فرزند یا دختر فرزند) زیاد است که بایست از طرف علما توجیه گردد، تا ظلم در حق مظلوم صورت نگیرد.

یوسف پیغمبر بعد از آنکه به صفت برده به در بار عزیز مصر راه یافت، نظر به شایستگی و لیاقت که از خود نشان داده بود بعدا به صفت فرزند خوانده بحساب آمد، در حالیکه خوب بخاطر داشت که پدر و مادرش کیست یعنی اصل و نسبش به کجا میرسد. همچنانکه زید غلام (برده) بود و نظر به فهم و لیاقت که داشت، افتخار فرزند خواندگی را نزد رسول خدا پیدا نمود، نه (بچه فرزند) که معمولا بعد از تولد و در همان آغاز طفولیت میگیرند، زیرا زید خوب میدانست که از پدر و مادر دیگری بدنیا آمده است. خداوند تعالی در مورد فرزند خواندگی آیات نازل فرموده است، تا آنها را به اسم پدران خود شان یاد کنید.

قوم عرب نظر به (عرف) پسر های جوان را که در جنگها با آنها اشتراک نموده و شجاعت از خود نشان میدادند، و یا اگر از اقارب خود شان بود یا بیگانه، محبتی با آنها داشتند به صفت پسر خوانده قبول مینمودند، و حتی در میراث خود مانند دیگر فرزندان شامل میساختند، بخاطر این رسوم خرافاتی خداوند تعالی آیات فرستاد تا حقوق سایر فرزندان تلف نگردد.

واما طفل معصوم که نه پدر خود را دیده و نه مادرش را زمانیکه چشم بدنیا باز نمود، همان فامیل را شناخته که بدامان شان پرورش یافته است. شاید از خود بپرسد که پروردگارا!

تقصیر من چه بوده است، که آنها مرا عقب این در منزل و یا مسجدی رها کردند و رفتند. خودت شاهد و ناظر احوال ایشان بودی که روی چه مشکلی مجبور شدند تا از جگر گوشه خود بگذرند. در آنوقت که این خانواده از خود فرزند نداشتند، مرا چون یک نعمت نصیب شان ساخته تا مانند فرزند خویش بزرگ سازند، تا به حال احساس نکرده بودم که از کدام پدر و مادر دیگری بدنیا آمده باشم، و آنها که صاحب فرزند دیگر از خود گشته اند، مرا در موقع تقسیم میراث بدون حق گذاشته تا بدون همه چیز با دست خالی به زندگی خود ادامه بدهم، همانطوریکه در آغاز حیات خود به این خانواده تعلق گرفتم..

جناب مولوی صاحب که شنوندگان زیاد هم دارند، گاه گاهی برنامه های خود را دوباره ببینند و اگر اشتباه صورت گرفته باشد با علمای دیگر در میان گذاشته و برای شنونده آنها تصحیح دارند.

چندی قبل جناب شان در مورد گوشت مرغ که وارد افغانستان میگردد، با وجودیکه روی کارتن ها حلال نوشته شده است، مردم را از خوردن آن در شک و تردید قرار داده گفتند: معلوم نیست توسط کدام کمپنی ذبح شده آیا کدام مرجع اسلامی آنها تایید کرده است؟ اگر توسط اهل کتاب ذبح شده باشد، اهل کتاب حقیقی در کلیساها هستند که آنها قصابی

نمیکنند و مردم اهل کتاب اکثراً مرد با مرد ازدواج میکند و زن با زن که نباید از دست (قصاب) اهل کتاب گوشت خورده شود.

آیا مولوی صاحب از باطن قصابان (مسلمان) خبر دارد که هیچ کدام عمل خلاف اخلاق نکرده و مردم از ذبح حیوان بدست آنها کاملاً حلال را میخورند؟

از اینکه خاموشی روی این موضوعات خود گناه بحساب میاید، خواستم یاد آور شوم که مردم با فقر و بیچارگی گذاره شب و روز خود را میکنند و تقریباً هفتاد در صد آنها به فقدان مواد غذایی مبتلا میباشند، نباید با وسوسه های شیطان که خود سبب بیماریهای روانی میگردد. مردم را از خوردن نعمت ها محروم و در برابر دیگر ادیان ذهنیت ها را مخشوش ساخت، یعنی بدی های جامعه خود را نادیده گرفته و همه مردم اهل کتاب را با چشم حقارت و کفر دید، زیرا آنها هم از جمله بندگان خداوند بشمار آمده هر یک از آنها نزد خداوند تعالی دارای مقام و درجات میباشند.

یهودیهایی از خوردنی ها را بر خود حرام ساخته و میگفتند که چون خداوند بر یعقوب پیغمبر آن اشیا را حرام ساخته است پس بر ما یهودیهایی نیز حرام میباشد. خطاب بر پیغمبر (ص) وحی آمد: این حرف ها را که میزنند آیا آن اشیا را که بر یعقوب پیغمبر حرام گردانیده بود، آنها در آنجا (نزدیک خدا) بودند، در حالیکه یعقوب پیغمبر نظر به نذر که گرفته بود از خوردن آن اشیا دوستداشتنی خود داری مینمود، نه اینکه خداوند تعالی حرام ساخته باشد.

در آیه شریفه آمده که هرگاه در حل قضیه عاجز ماندید از "اهل ذکر" بپرسید. پس باید بطرف مردم اهل کتاب دیده و سوال شود که آیا آنها طفل فرزندی را در میراث شامل میسازند و یا اینکه از ارث محروم میگردانند؟

به قوانین حقوقی غربیها اگر دقت گردد، آنها حتی به پسر و یا دختر خوانده که مسئولیت و سرپرستی شانرا مطلقاً از فامیلش گرفته و والدین طفل حیات هم باشند، نظر به قانون کشور های غربی در میراث حق و حصه مانند سایر فرزندان برایشان میرسد. واضح است که بروی یک علت خاص مردم فرزندان خود را به دیگران فرزندی میدهند، چنانکه از کشور های فقیر (افریقایی) تعداد زیاد اطفال (مسلمان) را مردم بدون اولاد در غرب به فرزندی گرفته اند، که بدون حق تلفی با سایر اعضای آن خانواده در میراث شامل میگردند. پس چگونه یک خانواده مسلمان، طفل که با محبت های طفلانه آنها را در وقت بی اولادی خوش و دلشاد گردانید، حاضر میشوند در ایام جوانی او را با رنج و بدبختی رها کرده و از میراث محروم گردانند. چه خوب گفته اند:

چو کفر از قبله خیزد، کجا ماند مسلمانی.

از اینکه در افغانستان ترتیب دادن وصیت نامه زیاد رایج نیست، نباید هر یک به دادن یک فتوی انسانها از حقوق شان محروم ساخته شوند. البته تا زمانیکه قانون قضایی بر اساس عدالت اجتماعی در کشور های اسلامی برقرار نگردد این مشکل تا به روز قیامت ادامه خواهد داشت، همچنانکه حقوق زن تحت هر شرایط زمانی و مکانی در جوامع اسلامی نصف مرد مورد محاسبه قرار میگیرد.

به یکی از تلویزیونها بیرون مرزی شخصی (نفس سوخته) از برنامه ساز سوال نمود: اگر خانمی با شوهرش قهر شده و بدون اجازه شوهر، خانه را ترک گفته، به خانه برادر یا پدر خود برود، حکم شرعی در مورد آن زن چیست؟ برنامه ساز با قهر و خشونت بدون آنکه از (زن مظلوم) آنسوی قضیه چیزی بداند، فوراً در جواب گفت: چون زن نشوز کرده و بدون اجازه شوهر، خانه را ترک گفته است، حکم شرع در مورد زن آنست که باید اولاً توبه کند و بعد دوباره برگردد و حرف های دیگر...

عدالانه تر بود تا این برنامه ساز بجواب میگفت، چون از قضیه کاملاً آگاه نیستم بهتر است بعد از ختم برنامه با خانم و یا خانواده اش حرف بزنم، تا از موضوع آگاهی حاصل نموده بعداً جواب سوالت را بدهم. و باید گفته میشد که سر زن را هم مار نگزیده است که خانه و زندگی راحت خود را رها کرده و به خانه برادرش برود. آیا یک زن حاضر است وقتیکه برادرش به وظیفه برود، تمام روز حرف های کم و زیاد زن برادر را تحمل کند تا باشد که از (خشونت و زدن) مرد ظالم نجات یافته و گوش خود را از صدای بگو و مگو آرام ساخته باشد.

همچنان در یک برنامه دیگر که از نظر بسیاری مردم روشنگری روی مسایل بیشتر صورت میگیرد، شخصی با دل پر درد به برنامه ساز گفت: من با یک خانم از اهل کتاب ازدواج نموده ام، وقتیکه نکاح ما را امام مسجد بست و به زبان انگلیسی حقوق زن و شوهر را تشریح و بما گفت: (نفقه زن بالای شوهر) میباشد، اگر زن از خود عاید داشته و در خانه شوهر خرج نکند مرد حق اعتراض را بر زن ندارد و امثال آن...

در حالیکه خانم یک داکتر است و به زبان انگلیسی شریعت اسلام را به نفع خود دید از همان روز به بعد تمام عوایدش را در بانک گذاشته و با من کمک نمیکند و مصارف خانه را نمی پردازد. برنامه ساز با تایید از امام گفت مکلفیت نفقه زن بر دوش مرد میباشد. در حالیکه جناب شان به تکرار در برنامه ها از قول ابن عباس روایت کردند که در هر موردی نظر به اختلاف زمان تفسیر صورت بگیرد، یعنی نظر به شرایط موجود موضوعات ارزیابی شده و نه بر اساس یک هزار و چهار صد سال قبل از امروز.

روی همین موضوع نفقه و اینکه امامان در موقع عقد نکاح متوجه شرایط موجود نشده که موقف اجتماعی هر دو طرف چگونه میباشد و باید گفتار و فیصله هایشان بر پایه عدالت و انصاف استوار باشد، یعنی به اصطلاح (نه سیخ بسوزد و نه کباب).

در شرایط امروز بسیار زنها نفقه شوهران مستحق (مریض و یا معیوب) خود را در بسیاری کشورها میدهند و یا در مصارفات زندگی شریک میشوند. شرایط و احتیاجات یک زن که در قریه زندگی دارد و از سواد محروم میباشد، با زن که داکتر است و نسبت به شوهرش عاید و درآمد بیشتر دارد زیاد تفاوت میکند که در هر کشور و (دین و مذهب) در مورد نفقه نظر به موقف زن فرق میکند، ورنه این یک ظلم است در حق مرد تا تمام عوایدش را بمصرف برساند و زن عوایدش را نزد خود و در بانک ذخیره داشته باشد. چون دین اسلام دین عدل و منطقی است نه زور و ظلم. باید علما از عواقب کار خود که با سرنوشت انسانها رقم میزنند کاملاً آگاه بوده، چون نزد خداوند تعالی جوابگو میباشند.

اگر سالیان قبل استفاده از ترجمه قرآن خوف در دل راه نمیداشت، ممکن مشکلات امروز کمتر میبود و مردم خود با خواندن قرآن توان پیدا نمودن راه حل قضایا را میداشتند، این خود سبب گردید تا بسیاری مردم از ترس داخل شدن به گناه، خدمت در دین انجام ندهند، که باعث عقب ماندگی اکثر مردم در جوامع اسلامی گردیده است.

مطلب دیگر در مورد دانشمند محترم (صدیق افغان) است که در طول همین سال در تلویزون ملی افغانستان، از روی علم (اعجاز عددی قرآن) سفر پیغمبر(ص) را جسماً به آسمان طوری ثابت نمودند که بر عکس نظر دانشمند غربی (انشتاین) در مورد سرعت نور بود. اولاً اینکه آیا نظریه جناب افغان میتواند مورد پذیرش همه علما شرقی و غربی باشد.

بعضی از علمای اسلام نیز در مورد این سفر با هم متفق رأی و همنظر نیستند، عده ای آنرا در عالم رویا تعبیر نموده اند، به خصوص نظر به روایت از حضرت عائشه (رض) که گفته است: رسول خدا هیچگاهی جسماً از ما دور نبوده است. و بعضی هم نظر به روایات (صحیح) این سفر را جسماً به آسمانها مورد تایید قرار داده است. چیزیکه برای مردم سوال خلق میکند اینست که خداوند تعالی بسیاری موضوعات را در مورد زندگانی بعضی از پیغمبرانش حتی در مورد زندگی و اعمال خود حضرت پیغمبر(ص) در قرآن بیان داشته است، پس چگونه ازین حادثه بزرگ سفر جسمانی به آسمان بصورت واضح به مردم خبر نرسیده است، تا بیشتر به حقانیت پیغمبر و دین اسلام مردم جهان ایمان میاورند، و در قرآن بصورت خلص یعنی از مسجدالحرام تا بیت المقدس به سفر شان اشاره گردیده است.

خداوند تعالی بعضی از آیاتش را در عالم بیداری، خواب و رؤیا نیز به پیغمبرانش رسانیده است، چنانکه به ابراهیم (ع) آیاتش را بیان داشت، یوسف پیغمبر را در عالم رؤیا از حکمت هایش خبر ساخت و در مورد (اصحاب کهف) نیز میفرماید، که چگونه به قدرت و حکمت خود آنها را از یک پهلوی به پهلوی دیگر خوابانید، تا به وجود شان هوا برسد. اینهمه جزئیات را در مورد قصص پیغمبران به محمد (ص) خبر میدهد، تا آنچه را که در قرآن آمده است به مردم برساند، و نه چیز بیشتر از آن، تا مردم به قدرت و حکمت خداوند توانا ایمان بیآورند. درین شک نیست که قرآن خود معجزه بزرگ بوده و در آیاتش اسرار و حکمت های وجود دارد که یکی هم (شب معراج) میباشد.

سوال اینجاست که چرا بعضی از علما اسلام با اعجاز عددی قرآن موافق نیستند و حتی آنرا یک عمل بیهوده خوانده، یعنی گفته اند که این علم ریاضی مردم را در سرگردانی قرار میدهد. دانشمند محترم صدیق افغان از راه علم ریاضی و عجاز قرآن مسئله شب معراج را به گونه به اثبات میرسانند که سر انجام به رد نظریه دانشمند غربی (انشتاین) می انجامد. اولاً اینکه آیا معجزات قرآن از طریق عدد و فلسفه ریاضی قابل ثبوت و قبول تمامی علمای دین میباشد. و آیا نظر دانشمند افغان که بعضی مسلمانان روی مسایل عددی قرآن باور ندارند، قابل اعتبار میباشد؟

از جناب شان در یک مصاحبه پرسیده شد که آیا دیگر علما غرب فلسفه ریاضی شما را تایید میکنند یا خیر. در جواب فرمودند به غیر از کشور خودم باقی دیگر کشورها، نظریات فلسفه ریاضی مرا تایید میدارند.

چون اکثریت مردم از راه علم ریاضی توان دریافت مطالب قرآن را هم ندارند، تا با نظریات جناب دانشمند افغان موافق باشند و یا مخالف. بعضی از علما میگویند که قرآن حاجت به لغت ارقام ندارد و این اعجاز عددی ساخته بهایی هاست، همچنان تشویش دارند که مدعیان نادان در تفسیر قرآن زیاد نشوند و اسلام آسیب نبیند، چون اسلام به اندازه کافی مورد آزار و اختلافات قرار گرفته است.

وقتیکه خداوند تعالی انسان را با اختیار و عطیه بنام (عقل) به خودش میگذارد، تا از طریق عقل و اختیار و مراجعه به آیات قرآن مطالب را پیدا نمایند. چگونه روایات متعدد در مورد شب معراج نقل گردیده است که علما به آن متفق رای و همنظر نبوده و اگر این اختلافات نظر وجود نمیداشت، ممکن اسلام نسبت به عیسویت با وجود که آخرین دین میباشد، پر نفوس ترین از جمله ادیان امروز جهان محسوب میگردد.

پایان